

دوفصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال دهم، شماره ۳۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۷ (صص ۹۸-۷۹)

## رویکرد اکبرشاه گورکانی به شعر فارسی و شاعران فارسی سُرّای شبه قاره هند

(با تکیه بر غزالی مشهدی، فیضی فیاضی، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری و قاسم کاهی)

۲- نصراله امامی

۱- فاطمه صادقی نقدعلی علیا

### چکیده

نیمه دوم قرن دهم هجری، در شبه قاره‌ی هند، مقارن است با دوران حکومت اکبرشاه گورکانی که به اذعان قریب به اتفاق محققان، دوران اوج رواج زبان و ادب فارسی در آن سرزمین بوده است. محققان عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بسیاری را در این اوج‌گیری موثر دانسته‌اند. مقاله حاضر با هدف بررسی هر چه دقیق‌تر سرگذشت زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند، با روش توصیفی تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای، به بررسی رویکرد اکبرشاه گورکانی به شعر فارسی و شاعران فارسی سُرّا و نقش موثر وی در رواج روزافزون این دو مقوله در شبه قاره هند پرداخته و بنابراین، ابتدا براساس منابع معتبر تاریخی، رویکرد اکبرشاه گورکانی به شعر و شاعران فارسی سُرّا را بررسی کرده و سپس در جهت اثبات هر چه بیشتر موضوع، نمودهای این مضمون را از منظر سروده‌های پنج شاعر برجسته‌ی این قرن، یعنی غزالی مشهدی، فیضی فیاضی، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری و قاسم کاهی واکاوی و ارایه کرده است. نتایج پژوهش حاکی از آن است که بیش از هر عامل دیگری، پیشینه‌ی فرهنگی ادبی اکبرشاه، تسلط وی به فرهنگ و زبان فارسی، سخن‌دانی، سخن‌سنجی، علاقه و در نهایت توجه ویژه و مستقیم او به شعر فارسی و شاعران فارسی سُرّا از عوامل اصلی رواج زبان و ادب فارسی در شبه قاره آن عصر بوده است.

**کلید واژه‌ها:** شبه قاره هند، اکبرشاه گورکانی، شعر فارسی و شاعران فارسی سُرّا

۱- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول) Email: f.sadeghi1386@pnu.ac.ir

۲- استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز Email: [nasemami@yahoo.com](mailto:nasemami@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۱۰

## ۱- مقدمه

هرچند ورود زبان فارسی به شبه قاره‌ی هند، پیشینه‌ای کهن دارد، ورود رسمی زبان و ادب فارسی دری به آن سرزمین را عملاً باید نیمه‌ی قرن چهارم هجری (سال ۳۴۹ هـ.ق) و همزمان با حملات سبکتکین غزنوی دانست که گسترش آن نیز به وسیله‌ی محمود غزنوی در فاصله‌ی سال-های ۳۴۹ تا ۴۱۷ هجری ادامه می‌یابد (مصطفوی، ۲۰۰۲-۲۰۰۱: ۹).

زبان و ادب فارسی که پی‌ورود اسلام به شبه قاره‌ی هند، اول بار در عهد حکومت غزنویان رسماً به سرزمین هند وارد شد، خیلی زود با اقبال بی‌نظیر مردم آن مرز و بوم روبرو شد؛ آن چنان که پس از انقراض غزنویان و به تبعیت از ایشان که زبان فرهنگی، دیوانی و ادبی آن‌ها فارسی و دیوانسالاری حاکم بر دربارشان نیز دیوانسالاری ایرانی بود، در عصر حاکمیت غوریان و سپس در عهد سلاطین دهلی، همچنان در شبه قاره جایگاهی والا و ارزشمند داشت؛ تا آن که در نیمه‌ی اول قرن دهم؛ یعنی سال ۹۳۲ هجری، یکی از نوادگان تیمور گورکانی به نام ظهیرالدین محمد بابر بن عمرشیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن محمد میرزا بن میرانشاه بن تیمور (۸۸۸-۹۳۷ هـ/۱۴۸۳-۱۵۳۱ م)، از تربیت یافتگان مکتب ادبی و هنری سمرقند و هرات عهد سلطنت حسین بایقرا که خود در فرهنگ و تمدن ایرانی رشد یافته و تحت تأثیر این تمدن غنی قرار گرفته بود، به هندوستان لشکر کشید و موفق شد با شکست سلطان ابراهیم لودی، سلسله‌ی عظیم و نامدار گورکانیان، تیموریان یا مغولان هند را بنیان گذارد (گلبدن بیگم، ۱۳۸۳: ۳۸؛ هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۸: ۴۱/۲-۴۰). بابر با وجود علاقه‌ی عجیب و وافری که به فرهنگ و هنر و ادب فارسی داشت، به علت درگیری در منازعات داخلی و کوتاهی فرصت، نتوانست چنان که باید و شاید به زبان و ادب فارسی توجه نشان دهد. او در سال ۹۳۷ هجری، یعنی درست پنج سال پس از فتح هند، دار فانی را وداع گفت و فرزندش همایون را به جانشینی خویش تعیین کرد (گلبدن بیگم، ۱۳۸۳: ۵۲؛ هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۸: ۵۷/۲؛ هروی، ۱۹۲۷: ۲۹/۲). ذهن و اندیشه‌ی نصیرالدین محمد همایون بن بابر (حک ۹۳۷-۹۶۳ هـ/۱۵۳۰-۱۵۵۶ م) بیش از مؤسس سلسله‌ی تیموریان شبه قاره، با فرهنگ و ادب فارسی عجین شده بود؛ این امر افزون بر تأثیرپذیری از بابر، معلول تربیت در دامان مادری ایرانی موسوم به ماهم بیگم بود (شیمل، ۱۳۸۶: ۲۱؛ گلبدن بیگم، ۱۳۸۳: ۳۵). همایون تحت تأثیر علایق فکری و هنری بابر و ماهم، با ادیبان و دیوان سالاران ایرانی و فارسی زبان حشر و نشر بسیار یافت و علاقه‌ی فراوانی به زبان و ادب فارسی و حمایت از شاعران این زبان پیدا کرد؛ تا آن جا که خود

نیز در سُرّایش شعر فارسی تبخّر یافت (صفا، ۱۳۶۲: ج ۴۵۲/۱/۵؛ نوروزی، ۱۳۸۹: ۱۴۴)؛ اما هنوز چند سالی از سلطنت وی نگذشته بود که با شورش شیرشاه سوری افغان روبرو شد (بدایونی، ۱۳۸۰: ۲۴۰/۱-۲۳۹؛ عَلامی، ۱۳۸۵: ۲۳۳/۱-۲۲۹) و نا امید از حمایت برادران (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۸: ۱۷۵/۲-۱۷۲)، راهی سرزمین ایران شد و به پادشاه ایران، شاه تهماسب صفوی پناه برد (حسینی، ۱۳۶۰: ۲۹). او در اثنای سرگردانی‌ها و پیش از ورود به خاک ایران، با یک بانوی ایرانی موسوم به حمیده بانو بیگم ازدواج کرد (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۸: ۸۰/۲) که این خود یکی از نمودهای علاقه‌ی وی به ایرانیان بود. حضور همایون در ایران و در دربار پادشاه صفوی، افزون بر آشنایی با هنرمندان، شاعران و دانشمندان ایرانی، موجب تقویت علاقه‌ی روزافزون وی به مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی شد (نویسی، ۱۳۶۴: ۱۹۴-۱۹۳)؛ آن چنان که به اذعان بسیاری از محققان، پناهندگی او به دربار ایران و سپس بازپس‌گیری تاج و تخت از دست رفته به کمک و حمایت پادشاه صفوی، یکی از عوامل اصلی پذیرش ایرانیان مهاجر و شاعران فارسی سُرّا در دستگاه پادشاهان گورکانی پس از او؛ به ویژه اکبر شاه بوده است (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۶۷۶؛ صفا، ۱۳۶۲: ۱۳/۱/۵).

همایون پس از استقرار مجدد بر تخت سلطنت گورکانی در شبه قاره‌ی هند، بسیاری از ایرانیان هنرمند و دانش‌دوست را به گرمی پذیرفت و تمامی هم و غم خویش را در راه اعتلای هنر و فرهنگ ایرانی مصروف داشت. در حقیقت سفر همایون به ایران از حیث تشیید و تجدید رابطه‌ی خاندان تیموری با فرهنگ و ادب و حفظ و ادامه‌ی دوستی جانشینان شاه اسماعیل و بازماندگان بابر اهمیت بسیار داشت (صفا، ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۳/۵). به علاوه مهاجرت و پناهندگی همایون به ایران و اقامت او در دربار صفوی تأثیر بسیار زیادی بر نشر فرهنگ و زبان فارسی در هندوستان گذارد. در حقیقت مسافرت او به ایران، موجب تحریک علاقه‌ی مغولان شبه قاره به ادبیات و هنر ایران شد؛ شعرا و نقاشانی که در ایران با همایون ملاقات کردند، تحت تأثیر سلیقه‌ی ممتاز وی قرار گرفته و مجذوب شخصیت وی شدند. همایون نیز پس از رسیدن به تاج و تخت آنان را به دربار خود دعوت کرد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۵۰؛ نویسی، ۱۳۲۴: ۲۹)؛ اما از بد حادثه همایون نیز مجال کافی برای رواج فرهنگ و ادب فارسی نیافت؛ زیرا درست یک سال پس از ورود به دهلی و جلوس بر تخت سلطنت گورکانیان، در هفتم ربیع‌الاول سال ۹۶۳ هجری/۱۵۵۶ میلادی، نزدیک غروب، از بالای بام کتابخانه‌ی سلطنتی به پایین سقوط کرد و چهار روز بعد، در ۱۱ ربیع‌الاول سال مذکور، وقت غروب

آفتاب جان سپرد (هروی، ۱۹۲۷: ۸۳/۲) و فرزندش اکبر را با توصیه به گرامی‌داشت ایرانیان، به جانشینی باقی گذارد (ارسکین، ۱۳۸۲: ۲۳). با به قدرت رسیدن اکبرشاه (حک ۹۶۳ هـ / ۱۵۵۶م - ۱۰۱۴هـ / ۱۶۰۵م) در سلسله‌ی مغولان کبیر هند، در نیمه‌ی دوم قرن دهم هجری، ستاره‌ی بخت شعر و شاعری فارسی در خارج از مرزهای ایران خوش درخشید و دوران اوج رواج آن در شبه قاره‌ی هند آغاز شد؛ آن چنان که به اذعان قریب به اتفاق مورخان و محققان، دوره‌ی پنجاه ساله‌ی حکومت اکبرشاه، عصر طلایی زبان و ادب فارسی و مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی در شبه قاره بوده است.

### ۱-۱- بیان مساله و سوالات تحقیق

شعر و شاعری فارسی در شبه قاره هند سرگذشت پر فراز و نشیبی داشته است. عصر اکبرشاه گورکانی عصر اعتلای شعر و شاعری فارسی در آن سرزمین بوده است. محققان عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بسیاری را در این مهم موثر دانسته اند. پژوهش حاضر بر اساس منابع دست اول تاریخی و اشعار شاعران عصر اصلی ترین و موثرترین عامل یعنی توجه شخص اکبرشاه را به شعر و شاعری فارسی بررسی کرده و در همین راستا به این پرسش اساسی که نقش اکبرشاه گورکانی در رواج شعر و شاعری فارسی، در نیمه دوم قرن دهم هجری، در شبه قاره هند، تا چه اندازه بوده است، پاسخ علمی و مستند داده است.

### ۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

در راستای اهمیت گسترش زبان و ادب فارسی در جهان امروز، بررسی سرگذشت زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند و به‌ویژه بررسی دوره اوج رواج این زبان در آن سرزمین بسیار ضروری و لازم است؛ بنابراین هدف از پژوهش حاضر بررسی چگونگی رویکرد یکی از پادشاهان مقتدر شبه قاره به شعر و شاعری فارسی است.

### ۱-۳- روش تفصیلی تحقیق

این پژوهش به روش توصیفی تحلیلی و تحلیل محتوا انجام شده است؛ بدین صورت که ابتدا براساس منابع معتبر تاریخی که اغلب هم روزشمار و هم عصر اکبرشاه بوده‌اند، رویکرد اکبرشاه گورکانی به شعر فارسی و شاعران فارسی‌سُرا را بررسی کرده و سپس در جهت اثبات هر چه بیشتر موضوع، نمودهای این مضمون را از منظر سروده‌های پنج شاعر برجسته‌ی این قرن، یعنی غزالی مشهدی، فیضی فیاضی، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری و قاسم کاهی واکاوی و ارایه کرده است.

## ۴-۱- پیشینه تحقیق

همه کتاب‌های تاریخ ادبیات به رواج شعر و شاعری فارسی در عصر اکبرشاه گورکانی در شبه قاره هند اشاره داشته‌اند؛ اما مطالب همه این منابع افزون بر این که تکراری هستند، بدون هیچ سند تاریخی ارایه شده‌اند و بر این اساس نتوانسته‌اند آن گونه که باید و شاید تصویر روشنی از شرایط شعر و شاعری فارسی در این عصر ارایه کرده و جنبه‌های گوناگون این موضوع را برای مخاطبان شرح دهند. علاوه بر کتب تاریخ ادبیات، مقالات نیز در ضمن یادکرد سرگذشت زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند به رواج آن در عصر اکبرشاه اشاره‌ای داشته‌اند و جز چند مقاله کوتاه از جمله مقاله غلام سرور، مطلب دقیق و علمی در این زمینه وجود ندارد؛ از این رو، پژوهش حاضر، افزون بر استفاده از آثار پیشین می‌کوشد از خلال کتب تاریخی معتبر و دست اول که اغلب آن‌ها به صورت روزشمار و در دربار اکبرشاه به نگارش درآمده‌اند، به بررسی و تحلیل موضوع پردازد و سپس برای روشن شدن هر چه بیشتر مطلب، نمودهای این مضمون را از دیوان اشعار پنج شاعر برجسته‌ی عصر؛ یعنی غزالی مشهدی، فیضی فیاضی، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری و قاسم کاهی ارائه کند.

## ۲- رویکرد اکبرشاه گورکانی به شعر فارسی

نیمه‌ی دوم قرن دهم هجری مقارن با عهد حکومت اکبرشاه گورکانی، دوران زرین شعر و شاعری فارسی در شبه قاره‌ی هند بوده است. اکبر را به نوعی آغازگر تحصیل زبان فارسی در میان بومیان هند می‌دانند. به اعتقاد سید عبدالله، یکی از مؤثرترین و مثبت‌ترین اقدامات وی در این راه، تأسیس مدارس عمومی بود که آموزش مقدماتی آن شامل فارسی محاوره‌ای، نامه‌نگاری و داستان‌های اخلاقی می‌گردید و از متون ادبی همچون پندنامه‌ی عطار تدریس می‌شد و برای تحصیل در مقاطع بالاتر از کتب ادبی؛ مانند گلستان، بوستان، یوسف و زلیخا و جز این‌ها استفاده می‌گردید (سید عبدالله، ۱۳۷۱: ۲۰۵). اکبر با آن که به اذعان بسیاری از کتب تاریخی، سواد خواندن و نوشتن نداشته؛ اما بنا به اشارات معاصرانش؛ از آن جمله علّامی در *اکبرنامه*، به روشنی پیداست که فارسی را نیک می‌دانسته و با آثار شاعران بزرگی؛ همچون حافظ و مولوی آشنایی داشته است. غلام سرور در این باب می‌نویسد: «اکبرشاه در ایام کودکی فرصت نیافته بود که در علوم متداوله مهارتی پیدا کند ولی به دلیل مجالست و محاورت با حکما و علما و فضلا و دانشمندان و مدبران و سیاستمداران ذهن خود را جلا داده هر نوع مسائل دقیقه را می‌فهمید، در مباحث علما و حکما شرکت می‌جست و

درباریان و ندیمان خود را بدین امور تشویق می‌کرد.» (سرور، ۱۳۳۲: ۴)؛ به‌علاوه اکبر به دلیل علاقه و اشتیاق فراوانی که به علم و ادب داشت، دستور داده بود، کتاب‌های مورد علاقه‌اش را برایش بخوانند. او به واسطه‌ی حافظه‌ی بسیار قوی‌ای که داشت، نه تنها از اشعار کلاسیک فارسی مشعوف می‌شد، بلکه خود نیز گاه و بی‌گاه اشعاری می‌سرود. اکبر، علاقه‌ی زیادی به دیوان حافظ، مثنوی مولوی، گلستان سعدی و کیمیای سعادت داشت، آن‌ها را فرا گرفته بود و گاه و بی‌گاه دکلمه می‌کرد (شیمل، ۱۳۸۶: ۳۱۶)؛ اما از این میان، گویا علاقه‌ی اکبر به حافظ شیراز بیش از بقیه بوده آن چنان که از منابع تاریخی هم عصر برمی‌آید، او گاه پیش از اقدام به کاری، به دیوان حافظ تفأل می‌جسته است؛ از آن جمله در جریان فتح مانکوت و شکست سکندر، صاحب خلاصه‌التواریخ می‌نویسد: «... و در آن وقت حضرت از دیوان لسان الغیب تفأل جستند. این بیت مژده رسان فتح و نصرت گشت:

سکندر را نمی‌بخشند آبی بزور و زر میسر نیست این کار» (بهانداری، ۱۹۱۸: ۳۴۱)

گویا علاوه بر اکبر و در حقیقت به پیروی از وی، سنت تفأل به دیوان حافظ در دربار نیز رواج داشته است: «... شیخ ابوالفضل در آن روزها از دیوان لسان الغیب تفأل جست این بیت سر غزل برآمد بیت:

آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد تا جان فشانش چو زر و سیم در قدم» (همان، ۴۱۱)

اکبر با آن که به اندازه‌ی پدر از دانش‌های زمان آگاه نبود؛ اما شعر فارسی را بهتر از او می‌سرود. او پس از احراز درجه‌ی اجتهاد، در روز جمعه، اول جمادی الاولی ۹۸۷ هجری، در فتح‌پور سیکری بر منبر رفت و ابیات زیر را که خود سروده بود، به جای خطبه خواند:

«خداوندی که ما را خسروی داد	دل دانا و بازوی قوی داد
به عدل و داد ما را رهنمون کرد	بجز عدل از خیال ما برون کرد
بود وصفش ز فهم و عقل برتر	تعالی شأنه الله اکبر»

(بدایونی، ۱۳۸۰: ۱۸۶/۲)

به نقل از استاد صفا، او همچنین «درباره زنی هندو، منیار نام که چوری (دستبند) می‌فروخته چنین گفت:

منیار که خون شد دلم از دوری او من یار غم ز دست مهجوری او

در آینه چرخ نه قوس و قزح است عکسی است نمایان شده از چوری او

یا در جای دیگر سرود:

دوشینه به کوی می‌فروشان پیمانه می به زر خریدم

اکنون ز خمار سرگرام زر دادم و در دسر خریدم

یا

از بار گنه خمیده پشتم چه کنم نی راه به مسجد نه کنشتم چه کنم

نی در صف کافر نه مسلمان جايم نی لایق دوزخ نه بهشتم چه کنم»

(صفا، ۱۳۶۲: ۴۴۶/۱/۵-۴۴۵)

ذوق لطیف ادیبانه و توصیف‌های ظریف شاعرانه‌ی اکبرشاه نیز بسیار نیرومند و تخیلی بوده است؛ تا جایی که در یک تشبیه ترکیبی زیبا، افتادن شبنم بر چهره گل را به فرو ریختن اشک بلبل بر آن تصویر می‌کند و می‌گوید:

شبنم مگر که بر ورق گل فتاده است کان قطره‌ها ز دیده بلبل فتاده است

(فقیهی، ۱۳۸۰: ۱۷۰)

«در حقیقت بررسی اشعار این پادشاه نشان می‌دهد که وی با آثار شاعران سترگی چونان مولانا، عطار و حافظ آشنایی کامل داشته و به شیوه‌ی آنان با ظرافت و دقت نظر سخن می‌رانده است.» (همان، ۱۷۱).

بی‌تردید، باروری شعر و ادب فارسی که بر اثر تشویق‌های شاهان و شاهزادگان تیموری از عهد میرزا شاهرخ (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۶۹؛ صفا، ۱۳۷۸: ۳۹/۴) و پسرش میرزا بایسنقر (پارسای اقدس، ۱۳۶۵: ۴۴) آغاز شده بود و در دوران پادشاهی سلطان حسین بایقرا در مرکز ادبی و هنری هرات به کمال خود رسیده بود (تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۷۹: ۴۱۸)، با به قدرت رسیدن جلال‌الدین محمد اکبرشاه از سر گرفته شد. در حقیقت، والاترین فضیلت اکبرشاه، تشویق و ترغیب سخنوران پارسی‌گوی و بزرگداشت آنان و نواختنشان به مال و نعمت بسیار بود و همین اقدام ستوده‌ی وی را می‌توان عامل اصلی جلب فارسی‌گویان ایران و هند به درگاه وی و نیز انگیزه‌ای بزرگ در تحریض صاحب طبعان روزگار به وقف عمر خویش در راه شعر و ادب فارسی شناخت (صفا، ۱۳۶۲: ۴۵۶/۱/۵). به

علاوه، دلنمودگی بسیار زیاد اکبر به شعر و ادب فارسی، موجب شد، بزرگان درگاه او از میرزا عبدالرحیم خان خانان که بزرگ‌ترین سپهسالار او به شمار می‌رفت تا امیران و شاهان تابع وی در قندهار و کابل و سند، هرکدام به گونه‌ای درخور، به تربیت و نگهداشت سخنوران فارسی‌سُرا مشغول باشند؛ تا آن جا که عبدالرحیم خان خانان در تشویق و حمایت از شعرا و ادبا، با اکبرشاه رقابت می‌کرد (نفیسی، ۱۳۰۸: ۶۱۵). اکبر افزون بر شاعری و توجه ویژه بدین مقوله، در سخن‌سنجی نیز رتبه‌ای بلند داشته است؛ بدین سبب نیز سرایندگان دربار او در سخن‌سرایی نهایت مهارت و استادی را به کار برده سخن خود را به قدر توان به حدّ اعلی می‌رسانیدند و تمامی همّت خویش را برین می‌گماشتند که زاده‌ی طبع ایشان مطبوع طبع همایون گردد. با استناد به روایت‌های مورخان هم عصر، او مجالس شعر برپا می‌کرده شعرا را در آن مجالس بار می‌داده اشعار ایشان را می‌شنیده و در نهایت سخن ایشان را می‌سنجیده است (بدایونی، ۱۳۸۰: ۳۸/۲ و ۵۸).

«روزی بزمی آراسته بود یکی از سرایندگان همایون محفل این بیت خواند:

مسیحیاری و خضرش هم‌رکاب و هم‌معنان یوسف      فغانی آفتاب من بدین اعزاز می‌آید

بر زبان گوهربار رفت اگر به جای آفتاب من «شهبسوار من» برخوانید سزاوار باشد. ناقدین فن شعر و سخن می‌دانند که در فن نقد، سخن اکبرشاه چه پایه بلندی داشته است و اندک اصلاحی که او در اشعار فوق کرده آن را به مرتبه‌ای رسانیده که ارزش و حسن و لطافت آن را فقط کسانی که صاحب طبع لطیف و ذوق سلیم و ذهن رسّا باشند، درک می‌کنند» (سرور، ۱۳۳۲: ۵).

علاقه اکبر به شعر و شاعری به اندازه‌ای بود که در سفرهایش، اعمّ از تفریحی و یا جنگی نیز شاعران را با خویش همراه می‌ساخت؛ برای مثال بدایونی ضمن شرح عزیمت اکبر برای فتح بنگال چنین می‌آورد: «روزانه از کشتی برآمده سیر و شکار بود و شبانه لنگر انداخته بحث علم و شعر و تذکار و تکرار» (بدایونی، ۱۳۸۰: ۱۲۰/۲)؛ گاه نیز شاعران اشعار مناسبی خویش را در حین سفر بدو تقدیم می‌داشتند (هروی، ۱۹۲۷: ۳۳۶/۲). از خلال شواهد تاریخی به آسانی می‌شود به صله‌های ارزشمند اکبرشاهی پی برد و مشاهده کرد که او چگونه در صله‌ی شعری، حاکمیت ناحیه‌ای را به شاعری پیشکش می‌کرده است (همان، ۳۳۷). در نتیجه توجه و حمایت بی‌دریغ اکبر از شعر فارسی و شاعران فارسی‌سرا، شاعران در مناسبت‌های مختلف اشعاری سروده بدو تقدیم می‌داشتند؛ «روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سنه‌ی سبع و سبعین و تسعمائه (۹۷۷) موافق سال چهاردهم الهی کوکب با سعادت شاهزاده عالی‌مقدار سلطان سلیم میرزا ... از افق جاه و جلال طالع گشت. در



تاریخ این ولادت خواجه حسین مروی قصیده‌ای گفته بود که مصراع اول تاریخ جلوس حضرت خلیفه الهی و مصراع ثانی ولادت شاهزاده جهانیان باشد و این مطلع آن قصیده است:

لله الحمد از پی جاه و جلال شهریار گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار

مبلغ دو لک تنگه در صله این قصیده انعام خواجه حسین فرمودند و اکثر شعرای وقت تاریخ و قصیده گفتند و به انعام و صله نوازش یافتند. (هروی، ۱۹۲۷: ۲۲۶/۲).

اکبر، آثار ادبی فارسی را نیز ارج بسیار می‌نهاد. او دستور داد داستان امیرحمزه را که مشتمل بر سیصد و شصت داستان بود، تصویرسازی کنند. به اذعان مورخان، کار تصویرسازی این اثر، مدّت پانزده سال به طول انجامید و زر بسیار در این راه خرج شد (بدایونی، ۱۳۸۰: ۲۲۳/۲). اکبر پس از اتمام کار تصویرسازی نیز شاعرانی را مأمور به نظم کشیدن این اثر می‌کند؛ «بدائع نگاریست که قصه امیرحمزه را که سیصد و شصت داستانست هر یک داستان او را معه مجالس حکم شده که تصویر فرمایند و تا صد نفر مصور و مذهب و نقاش و مجلد بی بدل در آن کتاب کار می‌کنند و فرمان صادر شده که منشیان نادرالبیان چون طوطی شیرین زبان در هر داستان آن قصه را داستان سرایی نموده تمام قصه را موزون و مسجع سازند و خوشنویسان زرین قلم عطارد رقم در قید کتابت آورند» (قندهاری، ۱۹۶۲: ۴۶). اکبر همچنین در اقدامی دیگر، دستور به نثر درآوردن شاهنامه را صادر می‌کند و ملّا تقی شستری را بدین کار مأمور می‌نماید (بدایونی، ۱۳۸۰: ۲۸۳/۲). او در سال ۱۰۰۳ هجری، ملک الشعرا فیضی را نیز حکم به تصنیف پنج گنج می‌نماید. پیرو این امر پادشاه، فیضی ابتدا مثنوی نل و دمن را مشتمل بر چهار هزار و دویست بیت، در مدّت پنج ماه می‌سراید و بدو تقدیم می‌دارد. پس از مقبولیت بالای این اثر نزد اکبر، فیضی سرایش چهار مثنوی دیگر این مجموعه تحت عنوان‌های «مرکز ادوار»، «سلیمان و بلقیس»، «نل و دمن» و «هفت کشور» را نیز آغاز می‌کند (بدایونی، ۱۳۸۰: ۲۷۷/۲). شواهد تاریخی نشان می‌دهد که اکبر نه تنها به اشعار ستایشی، بلکه به انواع شعر علاقه‌مند است و در حقیقت از انواع شعر حمایت می‌کند؛ به طور مثال شاعری خنجریگ نام که در سپاهگیری و خوش خطی و شعر و معما و دانش و اسطرلاب و نجوم و غیره مهارت داشته است، مثنوی در سیصد بیت ساخته و در آن بی‌ریا به نصیحت اکبر نشسته است و به اذعان بدایونی صله‌یی در خور یافته است:

«شهریارا جهان عجب جایی است هر زمان اندرو تماشایی است

چرخ نیرنگ ساز شعبده باز هر زمان بازیی کند آغاز  
 پیش از این بوده‌اند در عالم تاجداران با سپاه و حشم  
 زان دلیران پر هوا و هوس ماند تاریخ‌های کهنه و بس  
 گر به دنیا ثبات دیدندی انبیا زو چرا رمیدندی  
 خسروا کار این جهان حسود این چنین هست و بود و خواهد بود  
 غرضم این بود ز پر سخنی به تو نوبت رسید تا چه کنی»

(بدایونی، ۱۳۷۹: ۱۵۴/۳-۱۵۶)

علاقه اکبر به شعر فارسی آن چنان است که حتی کتب تاریخی هم عصرش؛ از جمله اکبرنامه، منتخب‌التواریخ، طبقات اکبری، تاریخ قندهاری و جز این‌ها را نیز سرشار از اشعار فارسی کرده است؛ برای مثال حتی در تاریخ مختصری همچون تاریخ اسدیگ، جای جای، مؤلف مستندات و مشاهدات خود را به شعر می‌آراید؛ مثلاً برای جا انداختن بهتر دخالت تقدیر در سرنوشت علمای از شعر بهره گرفته و می‌آورد: قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه زیرکان کور گردند و کر(نوروزی، ۱۳۸۸: ۱۷۲).

در پایان ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که اکبر افزون بر توجه به شعر و ادب فارسی؛ به‌ویژه شعر کلاسیک فارسی، علاقه‌ی خاصی نیز به اشعار عارفانه‌ای که در زبان‌های ناحیه‌ای مثل سندی، پنجابی و پشتو سروده می‌شده، نشان می‌دهد. او همچنین در جهت حفظ و نگهداشت شعر هندی می‌کوشیده و به زبان سانسکریت نیز توجه‌ای ویژه داشته است (شیمیل، ۱۳۸۶: ۱۲).

### ۳- رویکرد اکبرشاه گورکانی به شاعران فارسی سُرّا

اکبر در کنار علاقه‌ی وافر به مقوله‌ی شعر، برای شاعران نیز احترام بسیار زیادی قایل بوده است. او وقتی در سال ۹۷۵ هجری، تصمیم می‌گیرد در نواحی انبیر در موضع مولتان، شهری قدیم و ویرانه را آباد سازد، به احترام شاعری هندو، «منوهر» نام، آن‌جا را منوهرپور می‌نامد. این شاعر هندوتبار در خدمت شاهزاده بزرگ نشو و نما یافته بوده و در شعر توسنی تخلص می‌کرده است (بدایونی، ۱۳۸۰: ۱۷۴/۲)؛ یا این‌که هنگام نزع ملک الشعرا فیضی، بر بالین وی حاضر می‌شود

و دست نوازش بر سر او می‌کشد (همان: ۲۸۴/۲). به طور کلی، شاعران در دربار اکبرشاه صاحب جایگاهی ویژه هستند؛ آن چنان که گاه علاوه بر منصب شاعری، عهده‌دار مناصب مملکتی و دیوانی نیز می‌شوند؛ اکبر، شاعران را بیشتر در مناصب وکالت و سفارت به کار می‌گیرد (بدایونی، ۱۳۸۰: ۱۸۶/۲). فیضی در سال ۹۹۹ هجری از سوی اکبر به رسالت نزد علی‌خان، حاکم اسیر و برهانپور [در منطقه‌ی جنوب هند]، فرستاده می‌شود و به‌علاوه به حضور برهان‌الملک، حاکم احمدنگر نیز می‌رسد (هروی، ۱۹۲۷: ۴۱۳/۲-۴۱۲). جالب توجه است که اکبر، فیضی را حتی در جنگ‌ها نیز شرکت می‌دهد؛ «چون بر پادشاه کثرت جمعیت افغانان بجور معلوم شد، سعیدخان ککهر و شیخ فیضی شاعر و ... را به مدد زین خان روانه نمود.» (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۸: ۲۱۱/۲).

اکبر به مجرد فراغت از امور سلطنت، توجه ویژه‌ی خویش را به مقوله‌ی شعر و ادب معطوف می‌دارد و ادبا و شعرای بسیاری را تربیت می‌کند (سرور، ۱۳۳۲: ۵). اولین، مهم‌ترین و مؤثرترین اقدام او در این راه، ایجاد منصب ملک‌الشعرا، برای اولین بار، در شبه قاره‌ی هند است. غزالی مشهدی، شاعر مهاجر ایرانی، اولین کسی است که موفق می‌شود بدین مقام نائل آید (قندهاری، ۱۹۶۲: ۱۳۲)؛ پس از او نیز این مقام به شاعری هندو تبار، اما فارسی سُرّا، موسوم به فیضی فیاضی می‌رسد. در حقیقت، سنت انتخاب ملک‌الشعرا و سنت‌های ارزشمند دیگر از جمله ترتیب دادن صف‌های شاعران در تشریفات رسمی و تعیین راتبه و وظیفه برای ایشان و برگماشتن بعضی از ایشان به تألیف کتاب‌های فارسی یا ترجمه از هندی به فارسی که توسط اکبر پایه‌گذاری شد، تا دیرگاه در سلسله‌ی مغولان باقی ماند و حتی قشرپرستی‌های اورنگ‌زیب نیز نتوانست رخنه‌یی در آن ایجاد کند (صفا، ۱۳۶۲: ۴۵۶/۱/۵). آوازه شعرپروری و شاعر نوازی اکبرشاه گورکانی، از حدود هند بیرون شده به خاک ایران رسید و سرایندگان تشنه‌ی حمایت ایرانی را بدان دیار کشاند و بدین ترتیب، در دربار اکبر، باروری ادب فارسی که بر اثر تشویق‌های اسلافش، شاهزادگان تیموری، در ایران آغاز شده بود، دوباره از سر گرفته شد (غروری، ۱۳۵۴: ۱۶). ابوالفضل عَلمای در کتاب *آیین اکبری* در باب شاعران حاضر در دربار اکبرشاه، تحت عنوان *تافیه سنجان*، می‌نویسد: «هزاران قافیه طراز و نظم آرا پیوسته بر آستان همایون باشند و آنکه دیوان بانجام رساند و داستان بر طراز بس فراوان ...» (عَلمای، ۱۸۷۹: ۱۸۹/۲). او سپس ۵۹ شاعری که به دربار اکبر وابسته بوده‌اند، نام می‌برد و شرح حال مختصری از هریک ارائه می‌کند. برخی از این شاعران عبارتند از: شیخ ابوالفیض

فیضی، خواجه حسین ثنایی مشهدی، قاسم کاهی، غزالی مشهدی، عرفی شیرازی، میلی هروی، جعفر بیگ قزوینی، خواجه حسین مروی، حیاتی گیلانی، شکیبی اصفهانی، نظیری نیشابوری، شفقی بخاری و ... (علمی، ۲۰۰۵: ۱/۲۰۸-۱۸۹). غلام سرور پس از آن که ۵۰ نفر از این تعداد شاعر را ایرانی می‌داند و معروف‌ترین آن‌ها را غزالی مشهدی، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری می‌خواند، اذعان می‌دارد، زبده‌ی افکار ایشان تاکنون در شبه قاره‌ی هند و پاکستان مطبوع طبع خاص و عام است (سرور، ۱۳۳۲: ۶). از مهاجران معروفی که در هند این دوره طرف توجه قرار می‌گیرد، جعفر بیگ قزوینی است. او پسر میرزا بدیع الزمان است که در زمان شاه تهماسب، وزیر کاشان بود. جعفر که مردی با کمالات است و خط نستعلیق را نیکو می‌نویسد، به سبب فتور در دوره‌ی صفوی عازم هند می‌شود؛ ابتدا چندان ترقی نمی‌یابد؛ اما پس از مرگ عمویش، خواجه قیاس الدین علی قزوینی، اکبر او را به دربار فرا می‌خواند و منصب عمویش را بدو می‌سپرد و جعفر در این راه چنان ترقی می‌کند که به اذعان مورخان در میان نزدیکان اکبر کسی به حرمت و عزت وی نبوده است (سبحانی، ۱۳۷۷: ۳۳۸). ابوالفضل نام وی را در شمار قافیه سنجان آورده و در توصیف وی می‌نویسد: «فهم عالی دارد لختی آگهی اندوخته است... به بذله گویی هنگامه آراید از روشن ستارگی به خطاب آصف خانی سربلند و به ارادت کیهان خدیو کامیاب» (علمی، ۲۰۰۵: ۱۹۷). جعفر بیگ در سال ۱۰۱۲ هجری درمی‌گذرد. میزان دارایی او، پس از مرگ، یک کرور و نیم از زر و زینت اعلام شده است (سبحانی، ۱۳۷۷: ۳۳۸). توجه ویژه اکبرشاه به شعر و شاعری فارسی موجب می‌شود که بزرگان درگاه او؛ از میرزا عبدالرحیم خان‌خانان تا همه‌ی منصب داران کوچک و بزرگ دیگر، هر کدام به فراخور استعداد خویش به تربیت و نگهداشت سخنواران فارسی، همّت بگمارند. در حقیقت، تحت تأثیر استقبال اکبر و بزرگان دربارش از شعر و شاعری، شاعری در شبه قاره به یک ابزار برای ترفیع پایگاه طبقاتی تبدیل می‌شود و به همین علت هندوها، برای راهیابی به دربار و پیوستن به بزرگان ثروت و سیاست، روی به شاعری و یادگیری فن شعر می‌آورند؛ شعر فارسی، در هند، به کالایی ارجمند تبدیل می‌شود که داشتن آن مایه‌ی مباحثات است و فارسی‌سرایان نوعی کمال که به صاحبانش عزت اجتماعی می‌بخشد؛ بدین ترتیب علاوه بر ایرانیان، هندیان نیز روی به فراگیری زبان فارسی، فنون ادبی و علوم بلاغی می‌آورند؛ کلاس‌های مشق شعر و تدریس شعر رونق می‌گیرد و بازار مشاعره و مناظره داغ می‌شود.

#### ۴- شعر دوستی و سخن‌پروری اکبرشاه

در نتیجه‌ی توجّه و اقبال اکبر به شعر فارسی و شاعران فارسی‌سُرّا، قصیده و مدیحه‌سرایی که در ایران سده‌ی دهم از رواج افتاده بود، در شبه قاره رونقی به سزا می‌یابد. در ایران سده‌ی دهم، به واسطه‌ی حاکمیت صفویان و توجّه ویژه‌ی ایشان به مقوله‌ی مذهب، سنت‌های گذشته‌ی شاعری دچار تغییرات بنیادی می‌شود. در دربارهای پیشین از غزنوی تا خوارزمشاهیان و حتی مغول، قصیده‌سرایی و مدح، از لوازم شکوه دستگاه حکومت به حساب می‌آمد؛ اما در دستگاه حکومت صفویان که خود را اهل دین دانسته مروج و حامی آن به حساب می‌آمدند، با چشم اهمّیت تلقّی نمی‌شد. به روایت مؤلف عالم آرای عباسی، شاه تهماسب صفوی در جواب مدیحه‌یی که محتشم کاشانی برای وی فرستاد، پیغام داد که شاعر بهتر است به جای مدایح سلطانی، مراثی و مناقب اهل بیت را به نظم آورد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۲۹/۱). اظهار بی‌نیازی سلاطین صفوی در باب مدیحه‌سرایی، از همان اوان ظهور، شعرا را تا حدود زیادی نسبت به سرایش قصیده بی‌میل نموده موجب رکود قصیده‌سرایی و بویژه مدح که از لوازم آن به شمار می‌آمد، شد؛ اما مقارن همین زمان در شبه قاره سلسله‌یی تشکیل شد که به ادب و فرهنگ و هنر ایرانی علاقه‌ی فراوان داشت و از همین رو حامی اصلی شعر و ادب فارسی شد. از میان پادشاهان این سلسله‌ی ادب دوست و فرهنگ‌پرور، اکبرشاه گورکانی، مجال و فرصت کافی را برای ترویج شعر و ادب فارسی پیدا کرد؛ تا آن جا که در نتیجه همّت عالی وی، شعر و شاعری؛ به‌ویژه قصیده و مدیحه‌سرایی جانی تازه یافت و رواجی تام گرفت؛ آن چنان که عرفی شیرازی در تغزلی شاد، به رواج مدح و خریداری آن در دربار اکبرشاه، چنین اشاره می‌کند:

نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد	ترانه نفس نغمه زا مبارک باد
همیشه نغمه سرا عرش بود و اینک تو	بلند نغمه‌تری این نوا مبارک باد
ز فضل ناطقه گنج معانی افشانی	باهل بزم خرد این صلا مبارک باد
ز مخزن خردت ریزش جواهر مدح	بعجیب و دامن ارض و سما مبارک باد
کنار دولّت از نعمت مدام پر است	ثمرفشانی نخل رسا مبارک باد
بیمن آنکه ثنا را سنا بیفزاید	نثار مدح و قبول ثنا مبارک باد
رضای بوسه‌گرفتی ز روی شاهد مدح	گشایش گره مدعا مبارک باد

عبیر نکهت مدحش بجیب افشانند      مس وجود ترا کیمیا مبارک باد  
مبارک است بما ریزش سحاب سخا      گهر فشانی جودش بما مبارک باد  
(عرفی، بی تا: ۲۳۶)

اکبر به شعر فارسی و شاعران فارسی سُرّا توجّهی ویژه دارد و به انحاء مختلف در جهت بالندگی این دو مقوله می‌کوشد؛ از این رو شاعران معاصر وی در محورهای زیر به ستایش و جوهی از شعر دوستی و سخن‌پروری وی پرداخته‌اند:

#### ۴-۱ تربیت شاعران

اکبر به شعرا و تربیت ایشان علاقه‌ای وافر دارد؛ در حقیقت او اوّلین پادشاه شبه قاره است که منصب ملک‌الشّعرا را در دربار خویش ایجاد می‌کند و با فراخوانی شعرا به دربار و بار دادن ایشان در محافل خصوصی و بزم‌های شادمانی، برای ایشان وظیفه و راتبه در نظر می‌گیرد. فیضی ملک الشعرا در باب فراخوانی خویش به دربار اکبر چنین می‌سراید:

هوس مانده در پیچ و تاب خیالم	چو در زلف ترسا دل پیر صنعان
ندا کرد، کای مرحبا خیر مقدم	لک العز و الفضل فی کل احیان
بران تا برون آورد گونه گونه	که باشد ادیم زمین را در انبان
سراسیمه لبیک گویان دویدم	چراغ نظر مشعل آن شبستان
نهادم قدم بر قدم همره گرد	گذشتم تتق بر تتق تا بایوان
بر آن تخت بنشسته همچون خدیوی	در ایجاد او آسمان بود گردان
رسیدم فرا پیش و از بازوی دل	کشیدم در آغوش امید خندان
برون جست توفیق و بشتافت بیرون	ز راه پذیره بانصار و اعوان
بتوفیق برگفتم این ماجرا را	که خون را دهد در رگ دیده سیلان
بمن گفت کاینجا تو هم شاد بنشین	بآب طلب شعله شوق بنشان

نشستم بر آن متکای سعادت      بصد بیم و امید ترسان و لرزان  
 بمن گفت کای بنده خاصّ ایزد      که ملک ادب را تویی عین اعیان  
 گرت این تمنای والاست در سر      بیا معتکف شو به درگاه سلطان  
 بسامان در آن عرصه کامرانی      که گردد سر آرزویت بسامان  
 جلال و جمال جهان شاه اکبر      که هم نور صبحست و هم ظلّ سبجان

(فیضی، ۱۹۶۷: ۸۰)

او همچنین در ضمن قصیده ستایشی دیگری، در باب رسیدن به حضور شاه، شعرخوانی در مجلس او و نواخت شاهانه، می‌سراید:

اشاره رفت که در پیشگاه مجلس انس      شگفته دل بنشینی و شوق بنشانی  
 به پیش پایه اورنگ شاه بنشستم      زبان ناطقه لبریز از ثناخوانی  
 نشانده گوهر احسنت بر سر سخنم      سخنوران چه عراقی و چه خراسانی  
 به گونه گونه تفقد شهنشهم بناوخت      که پایه پایه فرود آمدم ز حیرانی  
 زبان به پرسش من برگشود کای طوطی      ریاض نطق ترا از که بوده رضوانی  
 پس از ادای زمین بوس بندگی گفتم      که ای سپهر مطیعت بامر اذغانی  
 امان عهد تو استاد مهربان منست      که لوح ابجد آداب اوست طولانی

(همان: ۱۱۵-۱۱۶)

#### ۲-۴ سخن‌دانی و سخن‌سنجی

همچنان که پیش از این آمد، اکبر افزون بر برخورداری از طبع شعر، به غایت سخن‌سنج و نقّاد بوده است؛ بدین سبب نیز شعرای دربار او در سخن‌سرایی نهایت مهارت و استادی را به کار برده سخن خود را به قدر توان به حدّ اعلی می‌رسانیدند و تمام همّت خود را برین می‌گماشتند که زاده‌ی

طبع ایشان مطبوع طبع همایون شود. از همین رو مضمون سخن سنجی اکبر، در اشعار ستایشی این عصر به یکی از مضامین معتبر در دیوان اشعار شاعران تبدیل شده است:

ای سخن سنج و سخن پرور سخن دانسته گو  
کان سخن سنج و سخنگوی سخندان می رسد  
(همان: ۳۴)

چنین که شد از زهر فتنه تلخ مگر  
چنین که شد از زهر فتنه تلخ مگر  
شهی که گر بگشاید دهان درج آسا  
لب عطارد گوهرفشان شود شیرین  
(عرفی، بی تا: ۱۶۶)

مگیر خورده اگر لاف شعر زد کاهی  
که پادشاه سخن شعر او پسندیده  
سپهر فضل و کرم شاه اکبر غازی  
که نیست بر دلش اسرار غیب پوشیده  
شها دعای تو فرضست بر همه مردم  
که ذوالجلال ترا پادشاه نامیده  
(کاهی، ۱۳۷۵: ۱۰۱)

غزالی، اوّل ملک الشعراى دربار اکبر نیز در باب تأثیر سخن دانی اکبر بر پیشرفت سخن سرایی شعرا می سراید:

از لب خسرو گرفت طبع غزالی فسون  
نیشکر سحر ساخت کلک شکرریز را  
(غزالی، ۱۳۸۸: ۵۷)

### ۳-۴ بخشندگی و صله بخشی

پیش از این به صله ها و بخشش های هنگفت اکبرشاهی به شعرا اشاراتی رفت؛ در این مجال به بررسی مضمون صله بخشی و بخشندگی اکبر به شعرا، در شعر این دوره می پردازیم؛ فیضی در ستایش بخشندگی اکبر می سراید:

به دفتر کرمش جمع نه سپهر قلیل  
به مخزن نظرش نقد هفت گنج حقیر  
در آن زمین که به دولت فشانند گنج روان  
نوشته عامل جودش بر آرزو توفیر  
ز موج بر رخ دریا چنین نمودار است  
که دست همّت او زد طپانچه بر تشویر  
چو اوست کوه بخش گو عدو میکاه  
چو اوست زنده جاوید گو حسود بمیر  
شدند نور پذیر از رخس وضع و شریف  
شدند فیض ستان از کفش صغیر و کبیر  
(فیضی، ۱۹۶۷: ۴۵)



شهنشاهی که باشد ساغر عشرت بکام او	جلال‌الدین محمد اکبر غازی است نام او
چو بزم عیش آراید، باحسان دست بگشاید	گدا و منعم آساید زهی انعام عام او
(کاهی، ۱۳۷۵: ۹۸)	
در مدح سپهدار گریزیم که نامش	در وزن فزاید چه سخن را چه درم را
هر جا کف راد تو سر بدره گشاید	بر کیسه بماند گره ارباب همم را
(نظیری، ۱۳۴۰: ۳۷۱)	
شاهی که سخا و عدل سرمایه اوست	آرایش دین و داد پیرایه اوست
بر اوج بقاست ظلّ خورشید وجود	او سایه حقّ و خلق در سایه اوست
(غزالی، ۱۳۸۸: ۱۱)	

#### ۵- نتیجه

هرچند زبان و ادب فارسی از بدو ورود به شبه قاره‌ی هند و به‌ویژه در دوران حکومت‌های مسلمانان پیش از گورکانیان، همواره به عنوان زبان رسمی حکومت، جایگاهی ارزشمند داشت و سپس در دوران حکومت بابر و همایون گورکانی نیز زبان رسمی دولت و حکومت بود؛ اما بی‌تردید دوران اوج رواج این زبان در شبه قاره را باید در نیمه دوم قرن دهم هجری و مقارن با حکومت سومین پادشاه از سلسله‌ی مغولان کبیر هند یعنی اکبرشاه گورکانی جستجو کرد. اکبر افزون بر پیشینه‌ی فرهنگی قوی که داشت از مادری ایرانی زاده شده بود و پیشکار بی‌نظیرش بیرم خان خانان نیز یک ایرانی تمام و عیار بود؛ براین اساس از همان ابتدای حکومت علاقه‌ای عجیب به گسترش زبان و ادبیات فارسی داشت؛ تا آن جا که به اذعان مورّخان به زبان فارسی بیش از زبان ترکی که زبان نیاکانش بود، تمایل نشان می‌داد. از خلال کتاب‌های معتبر تاریخی که اغلب آن‌ها در دربار اکبر و به صورت روزشمار وقایع را ثبت کرده‌اند دریافت می‌شود که بیش از هر عامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌ای، رویکرد مثبت، توجه ویژه و حمایت بی‌دریغ اکبرشاه از شعر و شاعری فارسی عامل اصلی پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در این دوره بوده است که نمونه‌هایی همچون رسمیت زبان فارسی در قلمرو اکبرشاهی، هم‌نشینی و نزدیکی شاه در همه احوال با شعرا، پذیرش همیشگی ایشان در دربار، انتصاب شعرا به شغل‌های مهم و حساس و در نهایت ایجاد

منصب ملک الشعرايي در دربار ديد. افزون بر منابع دست اول تاريخي، نتايج بررسي شواهد شعري نيز حاكي از آن است كه در کنار سخن‌داني و سخن‌سنجي اكبرشاه گوركاني، علاقه و توجه وافر وي به شعر و شاعري به‌ويژه شعر و شاعري فارسي از عوامل اصلي اوج‌گيري شعر و شاعري فارسي در شبه قاره عصر وي بوده است.

#### ۶-منابع

- ۱- ارسكين، ويليام، ايران و بابر، ترجمه ذبيح الله منصورى، تهران: نگارستان كتاب، ۱۳۸۲.
- ۲- بدايونى، عبدالقادر، منتخب التواريخ، ۳ جلد، به تصحيح مولوى احمد على صاحب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگى، ۱۳۸۰.
- ۳- بهاندارى، سوجان راى، خلاصه التواريخ، به تصحيح M.zafar Hasan، هند: دهلى، ۱۹۱۸.
- ۴- پارساى اقدس، احد، سندی مربوط به فعاليت‌هاى هنرى دوره تيمورى در كتابخانه بايستقرى هرات، هنر و مردم، سال ۱۵، شماره ۱۷۵، تهران: ۱۳۶۵.
- ۵- تاريخ ايران كمبريج، دوره تيموريان، ترجمه يعقوب آژند، تهران: انتشارات جامى، ۱۳۷۵.
- ۶- تركمان، اسكندريك، تاريخ عالم آراى عباسى، جلد اول و نيمى از جلد دوم، چاپ سوم، با مقدمه ايرج افشار، تهران: انتشارات اميركبير، ۱۳۸۲.
- ۷- حسيني، سيد محمدعلى، مشهور به خورشيد على، تاريخ راحت افزا، هند: حيدرآباد دكن، ۱۳۶۰.
- ۸- رياض الاسلام، تاريخ روابط ايران و هند، ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلى غفارى فرد، تهران: انتشارات اميركبير، ۱۳۷۳.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسين، روزگاران، چاپ هفتم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۴.
- ۱۰- سبحانى، توفيق، نگاهی به تاريخ ادب فارسي در هند، چاپ اول، تهران: انتشارات شوراى گسترش زبان و ادبيات فارسى، ۱۳۷۷.
- ۱۱- سرور، غلام، ادبيات فارسى در عهد جلال الدين اكبر شاهنشاه اعظم هند و پاكستان، مجله

هلال، ش ۴، پاکستان: ۱۳۳۲.

۱۲- سید عبدالله، ادبیات فارسی در میان هندوان، ترجمه‌ی دکتر محمد اسلم خان، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشاری، ۱۳۷۱.

۱۳- شیمیل، آنه ماری، در قلمروی خانان مغول، ترجمه‌ی فرامرز نجد سمیعی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶.

۱۴- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران ( ۵جلد)، چاپ اول، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۲.

۱۵- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۸.

۱۶- عرفی شیرازی، دیوان اشعار، به کوشش غلامحسین جواهری، تهران: کتابفروشی و چاپخانه محمد علمی، (بی تا).

۱۷- علّامی، ابوالفضل، اکبرنامه، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.

۱۸- \_\_\_\_\_، آیین اکبری، به تصحیح سر سید احمد، هند: علیگر مسلم یونیورسیتی، ۲۰۰۵.

۱۹- غروری، مهدی، «جادوی رنگ»، هنر و مردم، سال ۱۳، ش ۱۴۸، تهران: ۱۳۵۴.

۲۰- غزالی مشهدی، دیوان اشعار، به تصحیح حسین قربانپور آرانی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.

۲۱- فرهانی منفرد، مهدی، پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲.

۲۲- فقیهی، حسین، زبان فارسی در شبه قاره هند، نامه پارسی، سال ۶، تهران: ۱۳۸۰.

۲۳- فیضی، شیخ ابوالفیض، کلیات فیضی، به تصحیح ای-دی-ارشد و به نظر ثانی سید وزیر الحسن عابدی، لاهور: انتشارات اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۷.

۲۴- قندهاری، محمدعارف، تاریخ اکبری معروف به تاریخ قندهاری، به تصحیح و تحشیه سید معین الدین ندوی و سید اظهر علی دهلوی، هندوستان: رام پور، ۱۹۶۲.

- ۲۵- کاهی میانکالی، سید ابوالقاسم نجم الدین محمد، دیوان اشعار، با مقدمه و حواشی دکتر سید هادی حسن، کلکته: ۱۳۷۵هـ.
- ۲۶- گلبدن بیگم، گلبدن نامه، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشاری، ۱۳۸۳.
- ۲۷- مصطفوی، رضا، بررسی تحلیلی جایگاه زبان فارسی در شبه قاره، مجله‌ی تحقیقات فارسی، بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی، هند: ۲-۲۰۰۱.
- ۲۸- نظیری نیشابوری، دیوان اشعار، تصحیح مظاهر مصفا، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۰.
- ۲۹- نفیسی، سعید، ادبیات فارسی در هندوستان، مجله‌ی ارمغان، سال دهم، شماره‌های ۸-۹ و ۱۰، تهران: ۱۳۰۸.
- ۳۰- نوایی، عبدالحسین، ایران و جهان، چاپ دوم، تهران: هما، ۱۳۶۴.
- ۳۱- \_\_\_\_\_، یادى از عظمت ایران (پناه آوردن همایون پادشاه هند به شاه تهماسب صفوی)، یادگار، سال ۲، ش ۱۱، تهران: ۱۳۲۴.
- ۳۲- نوروزی، جمشید، تاریخ نگاری یک مهاجر ایرانی در سرزمین هند، بررسی تاریخ نگاری اسد بیگ قزوینی، تاریخ نگری و تاریخ نگاری فصلنامه‌ی علمی- پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال نوزدهم. دوره‌ی جدید. بهار، ۱ (پیاپی ۸۶)، تهران: ۱۳۸۸.
- ۳۳- \_\_\_\_\_، علاقه بابر و همایون به فرهنگ ایرانی و پیامدهای آن، فصلنامه‌ی علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء، سال بیستم. دوره‌ی جدید، پاییز، شماره ۷، (پیاپی ۸۷)، تهران: ۱۳۸۹.
- ۳۴- هروی، خواجه نظام‌الدین احمد، طبقات اکبری، تصحیح بی. دی ام. ائی. سی. اس. کلکته: ایشیاتک سوسائتی، ۱۹۲۷.
- ۳۵- هندوشاه استرآبادی، محمد قاسم، تاریخ هندوشاه استرآبادی، دو جلد، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۷.